



کانت و سوسور: از فلسفه انتقادی تا زبان‌شناسی انتقادی

مهدی خبازی کناری^{*۱}

مقاله پژوهشی

چکیده

سوسور به‌عنوان بنیان‌گذار زبان‌شناسی جدید، تأثیر گسترده و عمیقی بر حوزه‌های علوم انسانی در قرن بیستم گذاشته است. این تأثیر دربارهٔ رویکردهای فلسفی به‌ویژه ساختارگرایی و پساساختارگرایی دامنه‌دارتر بوده است. یکی از علت‌های چنین مسأله‌ای را می‌توان وجود بنیان‌های فلسفی در تلقی سوسور از زبان و ماهیت آن دانست. این مقاله بر آن است نشان دهد که فلسفه کانت به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در تکوین ساختار و محتوای زبان‌شناسی سوسور نقش ایفا کرده است، به‌گونه‌ای که زبان‌شناسی سوسور را می‌توان زبان‌شناسی فلسفی در نظر گرفت. در این جهت دیدگاه‌ها و مفاهیم بنیادین فلسفی کانت با دیدگاه و مفاهیم زبان‌شناسی سوسور، متناظر با یکدیگر تحلیل شده است. از جمله این‌ها که اگر کانت، فلسفه انتقادی را پایه‌گذاری کرد، سوسور بنیان‌گذار زبان‌شناسی انتقادی است. همچنین سوسور به تبعیت از کانت، انقلابی کپرنیکی در زبان‌شناسی ایجاد کرده است. این گونه با رویکرد فلسفی سوسور به زبان، فلسفه و زبان‌شناسی در قرن بیستم بیشتر از هر دوره‌ای در رشد یکدیگر نقش داشتند.

کلیدواژه‌ها: سوسور، کانت، زبان‌شناسی فلسفی، زبان‌شناسی انتقادی.

۱- مقدمه

شاید جای پرسش باشد چرا نام کانت^۱ فیلسوف در کنار نام سوسور زبان شناس قرار گرفته است؟ اصحاب و زبان شناسی می‌دانند که کانت و سوسور از بزرگترین اندیشمندان قلمرو خود هستند، به گونه‌ای که هر کدام از آنها نقطه عطف و زمینه‌ساز تکوین جریان‌های بسیاری پس از خود بوده‌اند. کانت پس از کشمکش‌های طولانی که میان فیلسوفان عقل‌گرا و تجربه‌گرا و حتی قرن‌ها پیش از آن نزاعی که میان اندیشه‌آیده آلیستی افلاطون و اندیشه رئالیستی ارسطو وجود داشت در پی وضعیتی تازه برای عبور از این بحران معرفت‌شناختی بود. شکاف میان ذهن و عین و میزان نقش هر کدام در فرایند شناخت نقطه عزیمتی برای شکل‌گیری تمامی مشکلات و اختلافات و البته یافتن راه‌حلی برای حل آنها بود. کانت با طرح مفاهیم سوژه و ابژه و تعریف تازه‌ای از نسبت میان آنها نه تنها مسیری تازه برای عبور از این بحران‌ها فراهم کرد بلکه افق‌هایی تازه را برای فیلسوفان و اندیشمندان پس از خود گشود (براور^۲، ۲۰۰۷: ۳۵).

همین وضعیت را سوسور در زبان‌شناسی دارد. سوسور هم نقطه عطفی برای زبان‌شناسی پیش از خود است، به طوری که به وجهی انتقادی رویکردهای تاریخی و تطبیقی در زبان‌شناسی پیش از خود را به نقد کشید و زمینه‌ساز زبان‌شناسان و حتی اندیشمندان علوم دیگری شد که روش و مفاهیم و مضمون‌های وی را در جهت‌هایی تازه گسترش دادند. این گونه وی را پدر زبان‌شناسی جدید و بنیان‌گذار روش ساختارگرایی می‌نامند. اهمیت سوسور به اندازه‌ای است که به جرأت می‌توان گفت اگر سوسور به درستی مطالعه نشود بسیاری از جریان‌های اندیشه در حوزه‌های مختلف در نیمه اول و دوم قرن بیستم به درستی شناخته نخواهند شد. یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذاری سوسور به نظر من بنیان‌های فلسفی ریشه‌دار و گسترده‌ای است که در اندیشه‌ها و مفاهیم وی نهفته است. مهم‌ترین کتاب سوسور یعنی دوره زبان‌شناسی عمومی که پس از مرگ وی توسط همکارانش جمع‌آوری شده است، سرشار از مفاهیم فلسفی آشکار و پنهان است. اما این مفاهیم و حتی روش سوسور به باور من به‌طور همه‌جانبه‌ای از تفکر انتقادی کانت بهره می‌برد. این مقاله بر آن است نشان دهد که چگونه تناظر و تقارنی بنیادین میان زبان‌شناسی جدید سوسور و فلسفه انتقادی کانت وجود دارد به گونه‌ای که به نظر می‌رسد وی از سوژه‌کتیویسم کانتی آگاهی کامل داشته است. این تناظر و تقارن هم به لحاظ ساختاری و هم به لحاظ محتوا میان اندیشه و مفاهیم کانت و سوسور وجود دارد که نشان دادن از نزدیک این مسأله، دغدغه اصلی این مقاله است.

۲- فلسفه انتقادی کانت و زبان‌شناسی انتقادی سوسور

مهم‌ترین و کلیدی‌ترین ویژگی فلسفه کانت رویکرد انتقادی وی به خود فلسفه و شناخت‌شناسی است چنان‌که تفاوت عمده کانت با دیگر فیلسوفان پیش از وی در همین مسأله است. فیلسوفان پیش از کانت با پذیرش آگاهانه و چه بسا ناآگاهانه ماهیت، قلمرو و حدود فلسفه و شناخت بدون داشتن یک نگاه انتقادی به آنها به

1. Kant
2. Braver

فلسفه‌ورزی‌های متعارف پرداختند. در حالی که پس از کانت بسیاری از فلسفه‌ها، رویکردی انتقادی پیدا کردند. وی در پیشگفتار ویراست اول کتاب نقد عقل محض بیان می‌کند که عصر و دوران ما دوران نقد و سنجش است تمامی رویکردهای پیشین از جمله الهیات خود را بی‌نیاز از نقد و داوری می‌دانند. آنها خود را در پرده و هاله‌ای از تقدس و رازورزی در مقابل هر گونه انتقادی ایمن نگاه داشتند. اما زمانه کنونی این استقرار بی‌چون و چرای الهیاتی را به پرسش می‌گیرد (کانت، ۱۹۹۸: ۱۰۱، ۱۰۰) بیان کانت اشاره دارد که بایستی فلسفه‌ای تأسیس کرد که چنین رویکرد نقادانه‌ای را کانون خویش قرار دهد. نگاه کانت در جهت این رویکرد است که تمامی توان نقادانه فلسفه را به خود فلسفه و پرسش از آن معطوف کند. تمامی طرح‌های کانت در حیطة شناخت، اخلاق، زیبایی‌شناسی و سیاست این مسیر را دنبال می‌کنند. آثار کانت زمینه‌های تحقق همین نگرش هستند. حتی کانت در مقاله مهم خود به‌عنوان روشن‌نگری چیست؟ همین مسأله را دنبال می‌کند که انسان بایستی خود را از تمامی موانعی که او را از استقلال و آزادی در تفکر باز می‌دارند برهاند. کانت تأکید می‌کند که فلسفه این دوران بایستی به سراغ خود عقل به روشی نقدی در جهت پرسش از ماهیت آن و تعیین حدود تقرر آن پردازد (همان: ۱۰۲). با این روش که در تمامی وجوه محض بودن و منعل از تجربه و عینیت بودن عقل و مبتنی بودن آن بر یک شناخت پیشینی محض، به پرسش گرفته می‌شود (A841/B870). به باور کانت ما در عصری به سر می‌بریم که نگاه انتقادی به حتم در حوزه‌های مختلف جامعه غربی نظیر دین و الهیات، سیاست اقتصاد و ادبیات بسط و گسترش پیدا خواهد کرد (کایجیل^۱، ۱۹۹۵: ۱۳۹). سوسور نیز محصول چنین رویکرد و جریانی است که زبان‌شناسی را به‌مثابه کانت در دادگاه سنجش و انتقاد به چالش می‌کشد. سوسور نیز دریافته است که زبان‌شناسی زمانه وی به ضروره بایستی با رویکردی انتقادی هویتی تازه پیدا کند. به باور سوسور زبان‌شناسی متعارف در قالب زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی تنها به بررسی تحولات زبان‌های مختلف و تأثیر آنها بر یکدیگر می‌پردازد و ماهیت زبان را برای ما نمی‌گشاید (لوسی^۲، ۱۹۹۷: ۲۹۱-۳۱۲). ارائه نظریه مشابه دیگری در کنار نظریات دیگر زبان‌شناسی متعارف بحران‌های موجود زبان‌شناسی را حل نخواهد کرد. در این جهت سوسور بر آن شد که زبان‌شناسی را در چارچوبی نقادانه به پرسش بگیرد. به‌عبارت دیگر موضوع اصلی زبان‌شناسی را بررسی ماهیت خود زبان قرارداد. همان‌طور که کانت ابژه شناخت را خود شناخت قرارداد سوسور ابژه زبان‌شناسی را خود زبان‌شناسی قرارداد. بنابراین اگر فلسفه کانت را فلسفه نقدی یا نقادانه می‌نامیم زبان‌شناسی سوسور را می‌توانیم زبان‌شناسی نقدی یا نقادانه بنامیم.

۳- شناخت‌شناسی شناخت و شناخت‌شناسی زبان

همان‌طور که اشاره شد فلسفه انتقادی کانت یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این فیلسوف بزرگ است. فلسفه انتقادی کانت معطوف به تأمل درباره خود فلسفه است. به باور کانت اصلی‌ترین وظیفه این رویکرد انتقادی،

1. Caygil
2. Lucy

سامان بخشی به مسأله شناخت و شناخت‌شناسی است (هنریش^۱، ۱۹۶۹: ۶۲۵). با این کار حوزه‌های دیگر فلسفه نظیر ما بعد الطبیعه، اخلاق، زیبایی‌شناسی، سیاست و علم سامان خواهند گرفت. شناخت‌شناسی کنونی‌ترین مسأله فلسفه است. بدین جهت کانت مهم‌ترین کتاب خود یعنی **نقد عقل محض** را تأمل گسترده درباره شناخت و شناخت‌شناسی قرار داده است. کمتر فیلسوفی پیش از کانت تا این اندازه گسترده و عمیق مسأله شناخت را به پرسش گرفته است. برای کانت دیگر ذهن انسان به‌عنوان منبعی خطاناپذیر و قابل اطمینان و از هر جهت مشروع در نظر گرفته نمی‌شود (اسمیت^۲، ۲۰۰۳: ۵۷-۸). به باور کانت تمامی خطاهای هستی‌شناختی، اخلاقی، زیبایی‌شناسانه به درک و تلقی ما از ماهیت ذهن و فرایند عملکرد آن و حدود و قلمروی آن و نحوه شکل‌گیری احکام به‌واسطه آن باز می‌گردد. خود عنوان مهم‌ترین کتاب کانت یعنی **نقد عقل محض** به همین مسأله اشاره دارد با این توضیح که عقل نیز بایستی قلمرو شناختی خود را در محدوده تجربه مبتنی بر عینیت بیرونی قرار دهد (کانت^۳، ۲۰۰۰: ۲۰-۲۱). همین امر است که کانت را بر آن داشته است که در کتاب **تمهیدات** رسوایی متافیزیک را اعلام کند. چرا که متافیزیک به‌مثابه یک شبه علم از نتایجی سخن می‌گوید که به هیچ عنوان ابزاری برای دسترسی به آنها ندارد. بدین جهت کانت می‌پرسد آیا متافیزیک ممکن است؟ به باور کانت پیش از هر چیزی بایستی متافیزیک و درون‌مایه‌های آن را از قلمرو دانش و شناخت بیرون کرد. با هیچ ملاک و معیاری نمی‌توان احکام متافیزیکی را مورد بررسی قرار داد. درست است که عقل آدمی تمایلاتی برای صدور احکامی متافیزیکی دارد، اما این تمایلات را بایستی در محدوده شناخت مبتنی بر عینیت و تجربه مورد کنترل قرار داد. کانت بر آن است با طرح شناخت‌شناسی ناکارآمدی متافیزیک را بر ملا کند (کانت، ۱۳۷۰: ۸۵-۸۷). کانت بر آن شد که پرسش از حدود شناخت، فلسفه را متافیزیک زدایی کند. متافیزیک مورد نقد کانت مبتنی بر الهیات منعزل از عینیت بیرونی است. درست است که کانت خود نیز متافیزیکی را وعده می‌دهد اما این متافیزیک از مسیر نقد عقل محض و تعیین حدود شناخت می‌گذرد (کانت، ۲۰۰۰: ۲-۱۳). سوسور نیز همچون کانت به ضرورت ایجاد نگرشی با بنیادهایی تازه باور داشت. سوسور دریافته بود که با مطالعاتی زبانی موجود و متعارف نمی‌توان به‌طور بنیادین به ماهیت زبان و نحوه تکوین و سازوکار تقرر آن پی برد. در کتاب **دوره زبانشناسی عمومی** سوسور رویکردها و مفاهیم بسیاری حاوی تلقی‌های فلسفی می‌توان مشاهده کرد. این امر حکایت از بینش عمیق سوسور در بکارگیری نظریه‌های فلسفی برای طرح گفتمان نوینی در زبان‌شناسی است. همین امر است که وی را به‌عنوان پدر زبان‌شناسی جدید مطرح کرد. بدین علت تلاش کرد مبانی فلسفی را در مطالعات زبان‌شناختی به جهت روشن شدن ماهیت خود زبان به‌کار بگیرد (واترمن^۴، ۱۹۵۶: ۳۰۷). در واقع بزرگترین کار سوسور همین مسأله بود که مبانی فلسفی زبان‌شناسی را تدوین کند. وی در نقد به نگاه رئالیستی و تجربی زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی، نگرش کانت به شناخت‌شناسی را برای مطالعه زبان به‌کار گرفت.

1. Henrich
2. Smith
3. Kant
4. Waterman

همان طور که پرسش اصلی شناخت‌شناسی کانت معطوف به خود مسأله شناخت و پرسش از آن بود (کانت، ۲۰۰۰: ۲۱). سوسور نیز پرسش و مسأله اصلی زبان‌شناسی را معطوف به خود ماهیت زبان کرد. به عبارت دیگر از نظر سوسور مسائل اصلی زبان‌شناسی نحوه تغییرات زبان و تأثیرات آنها بر یکدیگر نیست بلکه بررسی این است که زبان به مثابه امری بنیادین در میان قوای انسانی چگونه تکوین می‌یابد و تقرر پیدا می‌کند و امر مهم دیگر این که نسبت آن با اندیشه و اندیشیدن چیست؟ بخش عمده کتاب سوسور تدوین و تدارک مبانی فلسفی و شناخت‌شناسانه معطوف به زبان است. می‌توان کار سوسور را مطالعه بنیادی زبان قلمداد کرد (وست، ۲۰۰۵: ۳۲۷-۳۲۸)، چرا که زبان‌شناسی سوسور به بنیادهای زبان‌شناختی می‌پردازد، آن بنیادهایی که به واسطه آنها زبان، زبان می‌شود. بدین جهت سوسور به دنبال نشان دادن عناصر تکوینی زبان بود. به باور سوسور تا این مطالعه بنیادین درباره زبان صورت نگیرد، مطالعات زبانی دیگر بی‌فایده خواهند بود و کمک چندانی به شناسایی هویت زبان نخواهند کرد. این مسأله یعنی پرسش از خود شناخت توسط شناخت‌شناسی و پرسش از خود زبان توسط زبان‌شناسی، کانت و سوسور را به نحوی عمیق و ریشه‌دار به هم پیوند می‌دهد.

۴- شناخت‌شناسی و زبان‌شناسی غیرزمانی و غیرتاریخی

یکی از بزرگترین چالش‌های کانت در شناخت‌شناسی عبور از بحران تجربه‌گرایان در شناخت بود. کانت نیز هم چون افلاطون در مسأله شناخت، نگران تغییر و تحول مدام ابژه شناخت بود. به باور کانت به گونه‌ای بایستی این تغییرات در ابژه بیرونی را به واسطه ساختاری سوژکتیو ثابت و استقرار بخشید (فورستر^۱، ۲۰۰۷: ۴۵). گرچه ابژه شناخت همواره در حال تغییر و تحول هستند اما بایستی این تغییر و تحول را به واسطه امکان‌های شناخت‌شناسانه سوژه که معطوف به ثبات بخشی هستند کنترل گردد. درست است که ابژه همواره در حال تغییر و تحول است اما در سوژه بایستی ساحاتی ثابت بخش وجود داشته باشد. کانت این مسأله را با نگاه داشتن ساختار زمانی سوژه حل کرد و تلاش کرد وضعیتی را برای توصیف شناخت و فرآیند آن به کار بگیرد که گویی زمان را ثابت نگه داشته است. در این وضعیت ثابت زمانی می‌توان به توصیف ماهیت شناخت و مراحل و مراتب آن پرداخت. کانت در هر سه کتاب اصلی خود یعنی نقد عقل محض، نقد عقل عملی و نقد قوه حکم این رویه را در پیش گرفته است. اگر بخواهیم با عبارت سوسوری به شرح روش کانت پردازیم می‌توان این گونه گفت که کانت برشی عرضی به ساقه شناخت زده است، به گونه‌ای که می‌توان در این برش عرضی، تمام بافت‌های ساقه شناخت را مورد ملاحظه قرار داد. به باور من سوسور هم این روش را به گونه دقیق در پیش گرفته است. سوسور نیز به تبعیت از کانت در شناخت‌شناسی زبان به چنین روشی عمل کرده است.

به باور قریب به اتفاق زبان‌شناسان سوسور بنیان‌گذار زبان‌شناسی جدید است. در این جهت که وی مبتنی بر روشی جدید و بدیع، زبان و عناصر آن را مورد بررسی قرار داده است. امری که خود سوسور نیز بدان اشاره می‌کند که در راهی قدم گذاشته که پیش از وی کسی در آن گام ننهاده است. نقطه عزیمت وی نقد زبان‌شناسی

1. West
2 Forster

تاریخی - تطبیقی است که قرن‌ها مطالعات زبانی بر محور آن می‌چرخیده است (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۱۳۰). سوسور بر این باور بود که زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی، ماهیت و چستی زبان را برای ما آشکار نمی‌سازد. به عقیده وی بایستی به لحاظ ساختاری - صرف نظر از محتوا و درون مایه - حوزه و قلمرو تازه‌ای در زبان‌شناسی مطرح کرد. سوسور این حوزه و قلمرو تازه را زبان‌شناسی هم‌زمانی معرفی می‌کند (فری، ۱۹۹۰: ۳۰۰)؛ و مدعی است اولین کسی است که این‌گونه به آن پرداخته است. سوسور در آغاز تبیین زبان‌شناسی سکون و تحول، اشاره می‌کند که برای فهم عناصر علمی نظیر نجوم، زمین‌شناسی و حقوق، نیازی به بکارگیری ساختار دوگانه سکون و تحول نیست. حتی در صورت لحاظ ساختارهای دوگانه، شکافی میان وحدت و یکپارچگی این علوم ایجاد نمی‌شود. «بیشتر این علوم از تأثیر این دوگانگی بنیادی به دورند، زیرا زمان، تأثیر خاصی بر این علوم نمی‌گذارد. علم نجوم شاهد تغییراتی شایان توجه در ستارگان بوده است، با وجود این، ناگزیر به تقسیم مطالعات در دو رشته جداگانه نشده است. زمین‌شناس تقریباً همیشه با دوره‌های پیاپی سروکار دارد، ولی برای مطالعه یک مقطع زمانی خاص زمین، روش مطالعه خود را از بنیاد تغییر نمی‌دهد. علم توصیفی حقوق و تاریخ حقوق در کنار یکدیگرند ولی هیچ کس آنها را در برابر یکدیگر قرار نمی‌دهد. تاریخ سیاسی کشورها کاملاً در زمان جاری است، با این حال اگر مورخی تصویر خاصی از یک دوره مشخص مطرح سازد، کسی احساس خروج از تاریخ نخواهد کرد. برعکس علم نهادهای سیاسی در اصل دانشی توصیفی است، ولی به‌خوبی می‌تواند در فرصت‌های مناسب به طرح مسائل تاریخی بپردازد، بدون آن‌که اختلالی در یگانگی و وحدت این علم پدید آید» (سوسور، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

اما سوسور اشاره می‌کند در نظر گرفتن این ساختار دوگانه در زبان‌شناسی دو قلمرو و حوزه مستقل از یکدیگر ایجاد می‌کند که عناصر، ساختار و محتوا و نتایج‌شان از هم متفاوت است. حتی سوسور گامی به جلوتر نهاده و بیان می‌کند که «هیچ دستگاهی مانند زبان از این ویژگی برخوردار نیست» (همان: ۱۱۶). به نظر می‌رسد سوسور در این مسأله محق باشد و اهمیت کار او نیز در فهم درست این دو حوزه بوده است. «اما اکنون بر ما معلوم شده است که بهره‌گیری از سکون و تحول در تبیین تمامی علوم، دو حوزه و قلمروی متمایز از هم چه در ساختار و چه در روش ایجاد می‌کند. گسترش فلسفه علوم در قلمروهای گوناگون در قرن بیستم حاکی از امکان و ضرورت روش هم‌زمانی برای بررسی مفاهیم، داده‌ها و نتایج این علوم بوده است. بنیاد فلسفه علوم بر این برش عرضی به داده‌ها و آموزه‌های علوم بنا نهاده شده است. بنابراین، تنها زبان‌شناسی واجد بنیادین ساختار دوگانه تحول یا هم‌زمانی و درزمانی نیست، بلکه تمامی علوم را می‌توان از این دو دریچه ملاحظه کرد.

«فلسفه علوم به‌طور عام، بنیاد، روش و نتایج علوم را از منظر مفاهیم و حوزه‌های فلسفی مورد بازخوانی دوباره قرار می‌دهد. برای نمونه در فلسفه ریاضی پرسش‌هایی از این دست مورد بحث و پیگیری قرار می‌گیرند که ماهیت مفاهیم و روابط رویدادهای ریاضی چیستند؟ این مفاهیم و روابط در چه ساحاتی سوپرکتیو و ابژکتیو هستند؟ همین نحوه مواجهه را سوسور با زبان‌شناسی متعارف داشته است. روش هم‌زمانی، بنیادهای آموزه‌های علم زبان‌شناسی را به پرسش می‌گیرد. در واقع زبان‌شناسی هم‌زمانی، همان فلسفه علم زبان‌شناسی تاریخی است. اگر فلسفه فیزیک به بنیادهای علم فیزیک در ساحاتی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی می‌پردازد

زبان‌شناسی هم‌زمانی نیز نسبت به زبان‌شناسی در زمانی چنین وضعیتی دارد. شاید علت این که سوسور از این منظر به این مسأله به‌طور آشکار نپرداخته است این است که تا آن زمان فلسفه علم هنوز به‌مثابه حوزه‌ای کاملاً مستقل در نیامده بود که موضوعاتش صورت‌بندی شده باشد. سوسور تقریباً در بخش اول کتاب خود به طرح و توضیح مفاهیم هم‌زمانی و در زمانی و مفاهیم مرتبط با آنها پرداخته است. تصریح این مفاهیم برای سوسور از این جهت حیاتی است که ادعایش در کشف روش یا قلمرو تازه‌ای در مطالعه زبان به این امر وابسته است. این دو مفهوم به‌مثابه بنیادی برای صورت‌بندی و سازماندهی مفاهیم دیگر قرار می‌گیرند. او زبان‌شناسی هم‌زمانی و در زمانی را زبان‌شناسی سکون و تحول می‌نامد. «برای تشخیص بهتر این تقابل و تلاقی پدیده‌هایی که به دو رده تعلق دارند ولی به یک موضوع مربوط می‌شوند، ترجیح می‌دهیم که از زبان‌شناسی هم‌زمانی و زبان‌شناسی در زمانی سخن بگوییم. هر آنچه مربوط به جنبه ساکن [ایستای] دانش ماست، هم‌زمانی و آنچه که به تحولات بستگی دارد، در زمانی خواهد بود. به همین نحو، «هم‌زمانی» و «در زمانی» به ترتیب نوعی وضعیت زبان و مرحله‌ای از تحول آن را نشان می‌دهند» (همان: ۱۱۷). برای درک عمیق نظر سوسور درباره ماهیت و نسبت زبان‌شناسی هم‌زمانی و در زمانی، ضروری است که به مثال‌های خود سوسور اشاره شود. در میان مثال‌های جسم و بازتاب آن، برش ساقه گیاه و بازی شطرنج، مثال ساقه گیاه بهتر از همه به تفاوت‌های مطالعه هم‌زمانی و در زمانی اشاره می‌کند. به زعم سوسور، برای شناخت ماهیت و نحوه عملکرد، نسبت، روابط بافت‌ها و نسوج ساقه یک گیاه، به حتم باید برشی عرضی به آن زد. چرا که تنها با این روش می‌توان همه این عناصر را هم‌زمان مورد مشاهده و بررسی قرار داد. برشی طولی که سوسور آن را با مطالعه در زمانی یکی می‌گیرد، تنها بخش‌هایی از ساقه گیاه را برایمان آشکار می‌کند. «با برش عرضی ساقه یک گیاه، بر روی مقطع بریدگی نقشی کم و بیش پیچیده خواهیم یافت. این نقش چیزی جز نمایی از بافت‌های طولی نیست. ولی ما زمانی این مسأله را درک می‌کنیم که به آن بعد از یک برش عمودی به ساقه نگاه کنیم. در اینجا نیز یکی از نماها وابسته به نمای دیگرست. برش طولی بافت‌هایی را نشان می‌دهد که سازنده گیاهند و برش عرضی نشانگر تجمع آنها روی یک سطح معین است. ولی برش عرضی از برش طولی جداست. زیرا سبب می‌شود تا میان بافت‌ها روابطی را مشاهده کنیم که بر روی یک سطح عمودی هیچ‌گاه قابل ارائه نیستند» (همان: ۱۲۶). سوسور در صفحات متعدد با اصطلاحات گوناگون بر آنست که به وجه ایستا و پویای زبان توجه دهد. بدین جهت که برای شناخت حقیقی ماهیت زبان نمی‌توان به وجه پویای آن تکیه کرد. اما در زبان‌شناسی در زمانی با تغییر و تحول دائمی عناصر زبانی مواجه هستیم.

این عناصر زبانی هیچ‌گاه هم‌زمان کنار هم قرار نمی‌گیرند. بلکه به‌طور متوالی از پی هم به جای یکدیگر می‌نشینند. نمی‌توان آنها را در کنار هم مورد ملاحظه قرار داد. «در اینجا به واقع سکون مطلق وجود ندارد. تمامی بخش‌های زبان دستخوش دگرگونی‌اند و هر دوره زمانی از تحولی کم و بیش قابل ملاحظه برخوردارست. این تحول می‌تواند از نظر سرعت و شدت متغیر باشد بدون آن که به اصل دگرگونی خدشه‌ای وارد آورد. رودخانه زبان بدون انقطاع در این بستر جاری است. این که جریان چنین رودخانه‌ای آرام یا طغیان زده باشد مسأله‌ای ثانوی است» (همان: ۲۰۳). سوسور مسأله کانونی زبان‌شناسی در زمانی را بررسی تحولات آوایی می‌داند. به

زعم او، مقایسه واحد آوایی یا گروه‌های آوایی با آنچه قبلاً بوده‌اند به منزله نوعی بررسی در زمانی است (همان: ۲۰۴). اما سوسور اشاره می‌کند که به غیر از آواها، عناصر دیگری نظیر معنی و مقولات دستوری نیز در معرض تطور همیشگی هستند. گرچه در نهایت این عناصر نیز «در واقع در پس خود دگرگونی آوایی دارند» (همان: ۲۰۵). سوسور تأکید می‌کند که با بررسی در زمانی، ماهیت، نحوه تحقق و منطق حاکم بر عناصر و اجزای زبان هویدا نمی‌شود (مک دونالد^۱، ۲۰۱۲: ۲۱۰). برای شناخت حقیقی زبان بایستی تحولات زمانی را به کناری نهاد و یک وضعیت (state) متشکل از عناصر زبانی هم زیست را در نظر گرفت. این عمل به عقیده سوسور، بسیار دشوارتر از رصد کردن تغییرات و تحولات آوایی و معنایی واحدهای زبانی در مسیر تاریخی است. در پژوهش‌های در زمانی زبان، ما با عناصر محسوس و ملموس سروکار داریم. چنان‌که حتی بررسی این تغییرات زبانی کاری آسان و سرگرم کننده هست (همان: ۱۴۵). سوسور با توجه به حوزه و محدوده مطالعاتی‌اش، قادر نیست این دشواری بررسی هم‌زمانی را به روشنی تحلیل کند. مطالعه هم‌زمانی زبان، یک مطالعه فلسفی درباره آنست. در اندیشه سوسور، مفاهیم هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و به‌طور عام فلسفی به‌طور آگاهانه صورت‌بندی نشده‌اند تا به او یاری رسانند. به‌گونه‌ای که عناصر و مختصات زبان‌شناسی هم‌زمانی و وضعیت مورد نظر آن را تبیین کنند. چالشی که او در تمایز زبان‌شناسی در زمانی و هم‌زمانی و تأکید بر زبان‌شناسی هم‌زمانی برای درک ماهیت حقیقی زبان مواجه است؛ چالشی است که فیلسوفان از دیر باز با آن روبه‌رو بوده‌اند.

۵- سه ساحت شناخت و سه ساحت زبان

کانت در وجهی تحلیلی و استعلایی در جهت تدوین فلسفه نقدی خویش شناخت را در سه ساحت حس، فاهمه و عقل از هم تفکیک می‌کند. مسأله مهم در این جا این است که این تفکیک در ساحت اثبات و ذهن انجام می‌گیرد و ذهن به‌طور عام در مقام فاعل شناسا، یک امر یکپارچه هست. با این تفکیک تحلیلی، کانت بر آن است که شناخت را در یک فرایند مورد توصیف قرار دهد. به بیانی دیگر ذهن به‌عنوان فاعل و عامل شناخت، ساحت مختلفی دارد که هر یک از ساحت‌های خاصی خود در شناخت دارند (گالگر^۲، ۲۰۰۰: ۱۴-۲۱). اما این مسأله مهم است که هر سه ساحت وجهی از هویت یکپارچه ذهن هستند. قوه عقل دو وجه ایجابی و سلبی در اندیشه کانت دارد. وجه سلبی قوه عقل در همان عنوان مهم‌ترین کتاب کانت یعنی **نقد عقل محض** اشاره شده است، بدین صورت که به باور کانت عقل انسان همواره میل دارد که به اموری که ریشه در عینیت ندارند و از تحقق بیرونی در چارچوب زمان و مکان استعلایی برخوردار نیستند، هویتی عینی و متحقق قایل شود. گرچه این میل طبیعی قوه عقل هست و عقل همواره تمایل دارد که به امری بدون شرط برسد (کانت، ۲۰۰۰: ۱۰۹)؛ ولی ما بایستی با بررسی شرایط امکان شناخت و این‌که بایستی در محدوده دو صورت پیشین حس استعلایی یعنی مکان و زمان باشد (راکگیبر^۳، ۱۹۶۹: ۱۶۸-۱۸۲). حدود عقل و شناخت را در قلمرویی عینی

1. McDonald, E
2. Gallagher
3. Rukgaber

محصور کنیم. قوه حس هم قوه‌ای است که داده‌های حسی پراکنده را تجمع می‌بخشد و از طریق قوه خیال با شاکله‌سازی در جهت مفهوم سازی به قوه فاهمه انتقال می‌دهد. قوه فاهمه مهم‌ترین قوه شناختی در نظر کانت است. در قوه فاهمه است که مفاهیم و احکام شکل می‌گیرند. باید در نظر داشت در ساحت عینیت و تحقق، ذهن امری یکپارچه است و همان‌طور که این تفکیکی سوژکتیو است (کانت، ۱۳۸۰: ۱۵۱-۱۵۷).

همین تفکیک را به نحوی دیگر سوسور انجام می‌دهد. سوسور نیز دریافته است که زبان به‌طور عام ساحات گوناگونی دارد. با تمایزگذاری میان این ساحات است که می‌توان وجود متکثر زبان را توصیف کرد. او پیش از همه از سه ساحت زبانی لانگاژ، لانگ و پارول نام می‌برد. هر یک از این سه ساحت زبانی را در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما پیش از آن، به اجمال بیان می‌کنیم که لانگاژ (Langage)، آن قوه زبانی ماست که هنوز به تعیین و تحقق در ساختاری اجتماعی نرسیده است. لانگ (Langue) برخلاف آن، وجه تحقق یافته اجتماعی لانگاژ است و پارول (parole)، تحقق لانگ در قالب ساختار زبانی ویژه و خاصی است. فصل سوم کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی با این پرسش بنیادین آغاز می‌شود که «ابژه فراگیر و انضمامی زبان‌شناسی چیست؟» (F23 E7 P13). به‌زعم سوسور برای یافتن پاسخ چنین پرسشی راه دشواری در پیش است. دغدغه اصلی سوسور در این بخش این است که از میان این سه ساحت زبانی کدام یک متعلق و ابژه علم زبان‌شناسی است. مراد سوسور از لانگاژ چیست؟ سوسور در شرح بسیار مختصری که درباره لانگاژ ارائه می‌دهد برآنست بیان کند که لانگاژ هویت زبانی متحقق و مشخص و ملموسی نیست. به نظر می‌رسد لانگاژ مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و قوای فیزیکی، جسمانی، ذهنی و زبانی را در بر می‌گیرد. بدون این که هویتی یکپارچه داشته باشد. سوسور بیان می‌کند که «لانگاژ به‌مثابه یک کل، امری چند وجهی و ناهمگن است. آن از جهت مربوط بودن همزمان به چندین قلمرو از جمله فیزیکی، زیست شناختی، روانشناختی، هم امری فردی است و هم اجتماعی. به دلیل این که یکپارچگی لانگاژ برای ما مکشوف نمی‌شود، ما نمی‌توانیم آن را صرفاً طبقه‌ای خاص از امور مربوط به انسان قرار دهیم» (F 25 E 9 P 15). پس در نهایت سوسور با کمک مفهوم لانگاژ می‌خواهد بیان کند که زبان به‌طور عام به لحاظ هستی شناختی و معرفت شناختی به فرد انسانی گره خورده است (تیبولت^۱، ۲۰۱۳: ۲۵). چنان‌که چه بسا زبان در انسان به‌مثابه یک موجود تاریخی در دوره‌ای از حیات خویش، می‌تواند به فعلیت خود نرسد؛ اما با این حال از زبان به‌عنوان ویژگی‌ای ذاتی برخوردار خواهد بود. به عبارت دیگر، لانگاژ هویت زبانی انسان منزحل از تحقق اجتماعی و تاریخی آنست. لانگاژ پاسخ‌گوی این دغدغه سوسور است. به‌زعم وی، لانگاژ به دلیل عدم تحقق‌اش نمی‌تواند ابژه بررسی علم زبان‌شناسی باشد. مهم‌ترین ساحت یک ابژه، ساحت تعیین یافتگی‌اش است. از این جهت سوسور بدنبال وجهی از زبان می‌گردد که از لانگاژ به سمت متعین و متحقق شدن عزیمت کرده باشد. وی این وجه تعیین یافته زبان به‌طور عام را لانگ (Langue) می‌نامد.

۱. علامت اختصاری P. E. F. به ترتیب متن فرانسوی، متن انگلیسی و متن فارسی درس گفتارهای عمومی زبان‌شناسی سوسور است.

2. Thibault

سوسور در آغاز برای تعریف لانگ تأکید می‌کند که آن را نباید با لانگاژ اشتباه گرفت. او اشاره می‌کند که لانگ تنها بخشی محدود از لانگاژ است. یعنی هویت زبانی انسان می‌تواند در ساحاتی گوناگون خود را بروز دهد. اما با این حال لانگ، به بیان سوسور، بخش بنیادین، ضروری و ذاتی و جوهری لانگاژ است. سوسور می‌گوید: «اما لانگ چیست؟ ما نیایستی آن را با لانگاژ اشتباه بگیریم. درست این است که لانگ تنها بخش محدود، متعین، ذاتی و ضروری لانگاژ است» (F 25 E 9 P 15). اکنون مسأله مهم اینست که چه امر و چه ویژگی، لانگاژ را متعین می‌کند تا در ساحت لانگ به ظهور برسد؟ سوسور در اینجا اشاره می‌کند که «لانگ ظهور و بروز اجتماعی لانگاژ است. آن مجموعه‌ای از قراردادهایی است که از طرف جامعه به‌مثابه امری ضروری استقرار پیدا کرده است» (همان). پرسش اینست که مراد سوسور از قراردادهای ضروری چیست؟ مگر می‌شود قراردادها هم ضروری باشند؟ به زعم سوسور، لانگ مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است؛ قراردادهایی که در اجتماع توسط افراد انسانی وضع شده است (واترمن، ۱۹۵۶: ۳۰۷). این قراردادی بودن نشانه به این معنا نیست که هر فرد انسانی به دلخواه خود بتواند ماهیت یک نشانه و نسبت میان دال و مدلول را تغییر دهد. از این جهت این نشانه‌های قراردادی از نوعی ضرورت برخوردار هستند. با این توجه که خاستگاه این ضرورت خود اجتماع انسانی است. سوسور در تشریح تمایز میان لانگ و لانگاژ بیان می‌کند که «برعکس، لانگ یک کل خود بسنده، و گونه‌ای معیار و اصل برای طبقه‌بندی است. همین که ما جایگاه نخست را در میان عناصر موجود در لانگاژ به لانگ اختصاص دهیم یک نظم طبیعی درون توده‌ای ایجاد کرده‌ایم که خود به هیچ طبقه‌بندی دیگری تن در نمی‌دهد» (همان).

به بیان سوسور، لانگاژ توده‌ای گنگ و درهم، از قوا و عناصر زبانی است که بر طبق هیچ گونه معیار و اصل مشخصی طبقه‌بندی نشده‌اند و عینیت و تحقق نیافته‌اند. اشاره سوسور به لانگ که یک «کل خود بسنده» است تأکید بر هویت مستقل لانگ به‌مثابه یک ساختار است. ساختاری که هم به لحاظ صورت و فرم و هم محتوا و درون مایه، معطوف به طبقه‌بندی است. به عقیده سوسور زبان به‌طور عام با لانگاژ هویتی متعین و متحقق پیدا نکرده است. در ساحاتی نظیر پارول، یا گفتار و نوشتار و ... نیز، ما با تعینات متأخرتر زبان مواجه هستیم. اما تنها در لانگ است که به لحاظ پدیده شناختی (یعنی خاستگاه تقرر هویت زبانی) زبان هویتی آغازین و مستقل پیدا می‌کند. برای سوسور مهم است که نشان دهد این هویت متحقق زبانی لانگ، فی نفسه خود طبقه‌بندی است. یعنی لانگ نه تنها به طبقه‌بندی وضع درهم آشفته ساحت لانگاژ می‌پردازد بلکه از این مسیر هویت شناختی ما نیز در قالب طبقه‌بندی اشیا از طریق دلالت‌های نشانه شناختی صورت‌بندی می‌شود. با توجه به این نقش بنیادین لانگ یعنی طبقه‌بندی کردن، ماهیت اجتماعی بودن آن هویدا می‌شود. امری که سوسور در جای جای گفته‌هایش بر آن تأکید می‌ورزد که زبان به‌طور عام صرفاً مجموعه‌ای خنثی از واژگان نیست، آن صرفاً رسانه‌ای خنثی برای انتقال مقاصد انسان‌ها نیست؛ بلکه هویت شناختی ما در قالب هویت

زبانی و اجتماعی ماست که قوام پیدا می‌کند. مقاصد و حقایق شکل گرفته در اذهان ما، به‌طور ماهوی، زبانی و به تبع آن اجتماعی هستند. لانگ همین ساحت زبانی است.

سوسور در جهت تعیین ابژه حقیقی برای علم زبان‌شناسی و سوژه زبان‌شناسی پس از تمایزگذاری میان لانگاژ و لانگ به سراغ تعینات زبانی متأخرتر از لانگ می‌رود. از جمله این تعینات متأخر، پارول یا گفتار است. سوسور در صفحاتی چند تلاش می‌کند با تمایزگذاری میان لانگ و پارول نشان دهد که پارول، ابژه اولی و حقیقی علم زبان‌شناسی نباید باشد. در این جهت، وی برای تبیین و توجیه عقیده خویش، ویژگی‌هایی را برای پارول بر می‌شمارد. سوسور برای این کار، بر مبنای دو ویژگی عام‌تر، لانگ و پارول را از هم جدا می‌کند. یکی این که لانگ امری اجتماعی است در مقابل، پارول امری فردی (جانسون، ۱۹۷۸: ۱۱۵)؛ ویژگی دیگر، این که لانگ امری ذاتی و ضروری است و پارول امری، عرضی و تصادفی. بیان سوسور چنین است: «پس بر مبنای دو ویژگی متمایز از یکدیگر می‌توان لانگ و پارول را از هم جدا کرد:

۱. آنچه که اجتماعی است از آنچه که فردی است.

۲. آنچه که ذاتی است از آنچه که عرض و کم و بیش تصادفی است (F 3 E 14 P 21).

پرسش اینست که چرا این دو ویژگی اجتماعی/فردی و ذاتی/عرضی معیاری برای ابژه حقیقی بودن میان لانگ یا پارول است. این هر دو ویژگی ریشه در یک دغدغه اساسی فیلسوفان به لحاظ معرفت‌شناختی دارد و آن ثبات و جامعیت یک ابژه است. وقتی سوسور میان اجتماعی و فردی بودن تمایز قائل می‌شود می‌خواهد تأکید کند که ابژه زبانی نمی‌تواند به‌مثابه امری متکی بر فرد، در هر حال دچار تغییر و دگرگونی شود. وقتی امری تحقق اجتماعی داشته باشد به‌مثابه امری عینی برای همه افراد جامعه دارای ثبات و تعین است و از یک فردی به فرد دیگر دچار تغییر نمی‌شود.

لانگ ساحتی است که زبان، وجه اجتماعی خویش را بروز می‌دهد (جانسون، ۱۹۷۸: ۱۱۱) و آن اولین ساحت تحقق و تعین و عینیت یافتگی زبان است. این ساحت دقیقاً همان ساحت عامی است که به لحاظ پدیده‌شناختی - معرفت‌شناختی بایستی مورد بررسی قرار گیرد. ماهیت این ساحت اجتماعی زبان نه از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند نه از اجتماعی به اجتماعی دیگر (Ibid: ۱۱۳). پس ویژگی اجتماعی بودن لانگ بر عینیت و ثبات فراگیر آن تأکید می‌کند و در مقابل، فردی بودن پارول، آن را از ابژه حقیقی و اولی بودن علم زبان‌شناسی دور می‌سازد. اما پارول در یک ساحت متأخرتر می‌تواند البته ابژه علم زبان‌شناسی باشد. ویژگی‌های ذاتی و عرضی را نیز در همین جهت باید فهمید. ابژه معرفت‌شناختی نمی‌تواند امری عرضی و تصادفی باشد. بلکه آن بایستی نسبتی ذاتی با علم بررسی‌کننده داشته باشد و در این جا به‌زعم سوسور لانگ به جهت ثبات و جامعیتش ابژه حقیقی و اولی علم زبان‌شناسی است. از طرف دیگر، سوسور اشاره می‌کند که شخص وقتی به دنیا می‌آید از پیش در جامعه‌ای با ساختار زبانی صورت‌بندی شده‌ای ورود پیدا می‌کند. و از این جهت سوژه سخنگو، نسبت به ساختار زبانی، موضعی منفعلانه دارد. تنها فعالیت وی در اینجا، اندیشیدنی است که معطوف به طبقه‌بندی

نشانه‌های زبانی عرضه شده بر اوست. بنابراین فرد سخنگوی، بانی، صانع و قوام بخش لانگ نیست؛ بلکه تابع آن است. لانگ کارکردی از جانب سوژه سخنگو نیست بلکه آن محصولی است که توسط فرد به‌طور منفعلانه دریافت می‌شود. لانگ هرگز در تحقق به اندیشه‌های پیشینی (پیش از تجربه فرد) نیازمند نیست؛ بلکه اندیشیدن تنها به جهت طبقه‌بندی (نشانه‌های زبانی از پیش موجود) است (F 30 E 14 P 21).

برای همین است که سوسور تأکید می‌کند که لانگ در تحقق خویش بر فرد و اراده وی وابسته نیست اما در مقابل پارول به‌گونه‌ای با برخی استلزامات ذهنی و روانی- فیزیکی فرد گره خورده است. سوسور بیان می‌کند که «پس پارول، برعکس، مشتمل بر عملی فردی ارادی و هوشمندانه است» (F 30 E 14 P 21).

در پایان این بخش سوسور، ویژگی‌های لانگ را این‌گونه خلاصه می‌کند:

۱. لانگ ابژه‌ای کاملاً مشخص و معین در میان توده ناهمگن عناصر وابسته به لانگاژ است. لانگ ظهور اجتماعی و عینی لانگاژ است. چنان‌که هیچ فردی به‌طور مستقل قادر نیست بانی تحقق آن باشد بلکه یک فرد همواره در یک ساختار زبانی- اجتماعی از پیش موجود به دنیا می‌آید. لانگ مجموعه‌ای از قراردادهایی است که در یک فرایند تاریخی توسط کلیت جامعه صورت‌بندی شده است. سوسور اشاره می‌کند یک کودک از بدو تولد با ساختار و محتوای لانگ از پیش موجود آشنا می‌شود. و این‌گونه به تحقق قوای زبانی- اجتماعی خویش می‌پردازد. در اینجا سوسور به جهت تمایز میان لانگ و پارول، بیان می‌کند که یک شخص لال نیز می‌تواند در این چرخه لانگ موجود در جامعه، قرار گیرد حتی بدون این‌که از قوای گفتاری بهره‌ای داشته باشد. به‌زعم سوسور نشانه‌های زبانی مستقل از تعیینات متأخرتر لانگاژ از جمله پارول و نوشتار است. یک لال می‌تواند لانگ را با ابزارهای ویژه خود متعین‌تر کند.

۲. سوسور در نقد زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی که خود از آن به‌عنوان زبان‌شناسی در زمانی یاد می‌کند بیان می‌دارد که لانگ قلمرویی مستقل از پارول است. شناخت لانگ امری ضروری برای شناخت ماهیت زبان به‌طور عام است در حالی که زبان‌شناسی تاریخی- تطبیقی بیشتر مطالعه خویش را در قلمروهای پارول و نوشتار محدود می‌کند و از شناخت قلمروی اصلی و آغازین لانگاژ که همان لانگ است غفلت می‌ورزد.

۳. سوسور تکرار می‌کند که لانگاژ ساحتی از زبان است که هنوز گنگ، ناهمگن و نامتعین است. لانگ همان لانگاژ متعین و همگن شده است. لانگ قلمرویی از زبان است که به‌واسطه ویژگی ذاتی اجتماعی بودن خویش، عینیت و تقرر بیرونی می‌یابد. از طرف دیگر، لانگ ساختار و نظامی از نشانه‌هاست که از دو وجه وابسته به هم معنا (مفهوم) و صورت آوایی تشکیل شده است. این نشانه‌ها سوژکتیو هستند یعنی خاستگاه تقررشان در ذهن و سوژه است.

۴. به بیان سوسور نباید گمان کنیم که پارول به جهت فیزیکی‌تر بودنش، ملموس‌تر و انضمامی‌تر از لانگ است. لانگ هم اگر بیشتر از پارول انضمامی نباشد کمتر از آن نیست. گرچه نشانه‌های زبانی سوژکتیو هستند اما امری انتزاعی و منعزل از جهان بیرون نیستند (F 31-32 E 14-15 P22).

می‌توان عقل، فاهمه و حس در کانت را متناظر با لانگاژ، لانگ و پارول در سوسور قرار داد. ملاحظه می‌کنیم که فاهمه در کانت جایگاهی است که در آن حکم معرفت‌شناختی شکل می‌گیرد. در سوسور نیز لانگ جایگاهی

است که نشانه‌ی زبان شناختی تقرر پیدا می‌کند. هم عقل کانت و هم لانگ‌گاز سوسور بایستی تعیین حدود شوند و می‌توان آنها رو قوه‌ی عامی برای شناخت و زبان در نظر گرفت. قوه‌ی حس و پارول نیز همین وضعیت را دارند. هر دو به وجه بیرونی و حسی شناخت و زبان مربوط هستند.

۶- شناخت‌شناسی استعلایی و زبان‌شناسی استعلایی

کانت اصطلاح استعلایی را در مقابل اصطلاح متعالی به کار می‌گیرد. می‌توان بنیاد فلسفه‌ی نقادانه‌ی کانت را با تشریح همین دو اصطلاح به دست داد. شرح عنوان کتاب اصلی کانت یعنی «نقد عقل محض» می‌تواند به روشنی یافتن این اصطلاحات کمک کنند. کانت بر آن است نشان دهد که در ذهن ما قوا و میلی وجود دارد که به دلایل مختلف به سمت صدور احکامی می‌رود که در چارچوب زمان و مکان نیستند. امور الهیاتی به‌طور عام از آن جمله هستند. این امور بدون آن که دارای تعین و تحقق‌ی معرفت شناختی باشند احکامی معطوف به آنها صادر می‌شود، گویی اموری متعین به وجه معرفت شناختی هستند. کانت این امور را متعالی می‌نامد. اما در مقابل، امور استعلایی مسائل مربوط به وجه سوپژکتیو ذهن ما هستند. اموری که متعال از امور انسانی نیستند اما از تجربه به معنای متعارف آن استعلاء می‌جویند. در این جهت شناخت‌شناسی استعلایی در پی پژوهش و تأمل درباره شرایط و امکان تحقق شناختی است که منجر به صدور احکام استعلایی می‌شوند. این احکام در خود ضرورت و کلیت و پیشین بودن را نیز دارند. از این‌رو است که شناخت استعلایی در پی تحقیق درباره‌ی منظم شدن کلیت و ضرورت و پیشین بودن به احکامه صادره از فاهمه استعلایی است. این تلقی کانت در پی از یک طرف نقد احکام الهیاتی و از طرف دیگر نقد شناخت‌شناسی مبتنی بر تجربه و تجربه‌گرایی است. همین دغدغه رو سوسور هم در ساحت بنا کردن زبان‌شناسی استعلایی دارد. وی نیز بر آن است هر نوع تلقی الهیاتی به زبان را به نگرشی فلسفی تبدیل کند و از طرف دیگر دیدگاه‌های تجربه‌گرایانه به زبان را که در قالب زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی ارائه می‌شد، با طرح زبان‌شناسی هم‌زمانی نقد کند. سوسور نیز تلاش می‌کند شرایط تحقق و صدور احکام زبان‌شناختی را بررسی کند و ضرورت و کلیت و پیشین بودن آنها را تبیین کند. به باور سوسور زبان و کلمات نه خلق شده‌اند و از آسمان نازل شدند و امری الهیاتی هستند و نه از امر واقع و جهان عینی و طبیعت اخذ شده است چنان‌که تجربه‌گرایان و طبیعت‌باوران زبانی باور دارند. این گونه است که سوسور برای این که وارد این دو ورطه و بحران نشود به ادبیات کانتی زبان‌شناسی استعلایی را بنا می‌گذارد.

۷- انقلاب کپرنیکی شناختی و انقلاب کپرنیکی زبانی

یکی از ارکان فلسفه‌ی کانت که خود وی هم در معرفی فلسفه‌ی خود به‌عنوان رویکردی نوین بدان اشاره می‌کند انقلاب کپرنیکی در شناخت‌شناسی است. کانت این اصطلاح را از خود کپرنیک اقتباس کرد که بیان کرده بود انقلابی در تلقی ما از نجوم ایجاد کرده است. در این جهت کار بزرگ کانت در شناخت‌شناسی، سامان بخشی به نزاع‌های معرفت شناختی میان عقل‌گراها و تجربه‌گراها بود امری که با نقدهای کسانی چون روسو وضع

آشفته‌تری هم به‌وجود آمده بود. این چالش‌ها رو اضافه کنید به سنت الهیاتی فلسفه مسیحی که هنوز به وجوه مختلف پدیدار می‌شد. همان‌طور که کپرنیک کانون و مرکز منظومه شمسی را از زمین مرکزی به خورشید مرکزی تغییر داد و ساختار تازه‌ای برای منظومه شمسی تعریف کرد و این‌که خورشید ثابت و ساکن هست و زمین در حال تغییر و حرکت هست، کانت هم چون کپرنیک تلاش می‌کند کانون و مرکز شناخت را تغییر دهد و سوژه انسانی را بر فراز شناخت قرار دهد. کانت از یک طرف می‌خواهد کانون و مرکز الهیاتی شناخت یعنی خدا را به سوی سوژه انسانی معطوف دارد و از سوی دیگر سوژه کم رمق عقل‌گرایی و سوژه منفعل تأثیرپذیر تجربه‌گرایی را به یک سوژه فعال و قوام بخش بدل کند. این کار همان انقلاب کپرنیکی کانت است.

سوسور نیز به باور من انقلابی کپرنیکی در زبان‌شناسی ایجاد کرده است. اگر تاکنون ابژه زبانی یا مدلول را تجربه‌گرایانه امری متحقق در بیرون می‌دانستند اما سوسور فرایند تکوین زبان و نشانه را امری سوژکتیو و منطوقی در ذهن می‌دانست. سوسور بر این باور است که یک نشانه از دو وجه مرتبط با هم تشکیل یافته است. یکی مدلول یا مفهوم، دیگری دال یا صورت آوایی. وی نظر خود را در این باره از نقد به تلقی از دال و مدلول و رابطه آنها در زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی صورت‌بندی می‌کند (مولر، ۲۰۰۲: ۱۳۱-۱۳۳). در تلقی متعارف از دال و مدلول، دال یک امر متعین بیرونی که دلالت‌گر یک امر مفهومی ذهنی به نام مدلول است. این نظریه درباره دال و مدلول و نسبت آنها بر پایه نظریه معرفت‌شناسی ارسطویی یعنی نظریه مطابقت ذهن و عین قوام گرفته است. سوسور این تلقی را که زبان فهرستی از واژگانی است که هر واژه ناظر به چیزی در جهان بیرونی است ساده‌باورانه می‌داند (F97 E65 P95). به زعم وی، نشانه‌های زبانی به لحاظ تکوینی به چیزهای بیرونی دلالت نمی‌کنند (F 97 E65 P96). بلکه به وجهی معرفت‌شناختی در ذهن شکل گرفته‌اند. به بیانی کانتی، سوسور سعی دارد به سوژکتیو بودن نشانه زبانی اشاره کند. چنان‌که در این باره می‌گوید: «هر دو اصطلاح مورد بحث (دال و مدلول) در نشانه زبانی‌شناختی امری روان‌شناختی هستند و در مغز به‌وسیله یک زنجیره‌ای تداعی‌کننده وحدت می‌یابند» (F 98 E65-66 P96). ملاحظه می‌شود که هم کانت و هم سوسور به ترتیب بر آن هستند سوژه تکوین شناخت و سوژه تکوین زبان را استعلا بخشند.

۸- تناظر سوژه/ ابژه با مدلول/ دال

در تفسیر و تعبیر از ماهیت و نحوه تقرر سوژه و ابژه و نسبت میان آنها در اندیشه کانت به باور من بایستی ظرافت‌هایی را در نظر گرفت. کانت در صورت‌بندی شناخت، از نسبت تازه‌ای میان ذهن و عین خبر می‌دهد. مفاهیم ذهن و عین جای خود را به واژگان تازه‌ای به نام سوژه و ابژه می‌دهند. این اصطلاحات تازه، اشاره به ساختار و محتوایی تازه هم دارند. سوژه همان ذهن و ابژه همان عین نیست. ذهن و عین دستاوردی ارسطویی است که به دو جهان مستقل از هم اشاره دارد. سوژه و ابژه پیش از همه یک صورت و فرم و یک نسبت هستند. سوژه به‌مثابه صورت و فرم، وجه فاعلی قوای شناختی و ابژه به‌مثابه صورت و فرم، وجه مفعولی قوای شناختی

ما است. سوژه و ابژه به‌مثابه صورت و فرم یک قطب را تشکیل می‌دهند. ابژه همان صورت و فرمی است که شیئیت یک شیء در آن تقرر پیدا می‌کند که ذهن در این گونه بودن و تحقق یافتن‌اش نقش ایفا می‌کند. بنابراین، در معرفت‌شناسی کانت یک نسبت دو قطبی سوژه-ابژه وجود دارد که بدون هم امری معرفت‌شناختی رخ نمی‌دهد (فریسینا، ۲۰۱۲: ۱۶). به این دلیل ترجمه سوژه و ابژه به ذهن و عین نادرست است یا به هیچ وجه سوپزکتیویسم و ابژکتیویسم را نمی‌توان ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی ترجمه کرد. ذهن و عین، همان‌طور که اشاره کردیم مفاهیمی در چارچوب معرفت‌شناسی ارسطویی هستند.

سوژه در معرفت‌شناسی کانت قوام بخش ابژه است و ابژه را در ساحت ابژه بودن تقرر می‌بخشد. اما بایستی توجه داشت که ابژه تنها برداشتی، ساختی یا تفسیری از شی نیست بلکه خود شیئیت یک شی است. خود حقیقت و ذات یک شی در قامت فنومن به‌مثابه یک ابژه پدیدار می‌شود. بنابراین به زعم کانت پدیدار امری در مقابل ذات یک شی یا نومن قرار ندارد. بلکه ذات همان پدیدار است (Ibid: ۱۳۶-۱۳۸). این گونه، میان سوژه و ابژه همان قصدیت (intentionality) و یا به معادل دقیق‌تری جهت‌مندی که بعدها هوسرل طرح می‌کند وجود دارد. وقتی می‌گوییم سوژه، داریم اشاره می‌کنیم به ذهنی که به جهتی بیرون از خود معطوف است و وقتی می‌گوییم ابژه، داریم به شی‌ای اشاره می‌کنیم که به امری بیرون از خود که قوام بخش آنست معطوف است. همه این تلاش‌ها بر آنست که حدود دقیق و اعتبار شناخت ما معلوم گردد.

سوسور نیز بر این عقیده است که دال یا صورت آوایی به یک مفهوم یا مدلول دلالت می‌کند که جایگاه تکوین هر دو در ساختار ذهن است. یکی از مواردی که به‌واسطه آن سوسور را پدر زبان‌شناسی جدید نامیده‌اند همین مسأله است. سوسور به تأکید اشاره می‌کند که «صورت آوایی، آوایی مادی، یعنی امری فیزیکی محض نیست؛ بلکه وجه تمثلی - روان‌شناختی آواست. تمثلی که حواس ما به آن عینیت می‌بخشد. صورت آوایی، امری محسوس (مادی) است. و البته اگر از سر اتفاق این صورت آوایی را «مادی» می‌نامیم، تنها به این خاطر است که «مفهوم» به‌عنوان وجه متضاد تداعی شده در مقابل مادی به‌طور عام نسبت به صورت آوایی امری انتزاعی‌تر است» (F98 E66 P96). در جهت تبیین دقیق‌تر نگرش سوپزکتیو سوسور به نشانه، به‌عنوان یک واحد یکپارچه زبان‌شناختی قابل اشاره است که دال و مدلول هر دو ساختاری صوری منطقی در ذهن هستند. مدلول معطوف به ذات یک مفهوم و دال وجه صوری تعینات زبانی همچون آوا و نوشتار است. به عبارتی دیگر، مدلول وجه صورت بخش یک نشانه است و دال بخش صورت‌پذیر آن. نه دال و نه مدلول امری عینی و انضمامی در بیرون نیستند. از طرف دیگر همانند قطب سوژه-ابژه نه دال بدون مدلول داریم نه مدلول بدون دال. به عبارت دقیق‌تر ساختار به هم پیوسته مدلول-دال یک واحد نشانه شناختی را قوام می‌بخشد. شایسته هست که دوباره بر این مسأله تأکید کنم که هم سوژه و ابژه، هم مدلول و دال سوپزکتیو و به‌مثابه فرم و صورت و قالب هستند. سوژه و مدلول وجه صورت بخش سوژه و ابژه و دال وجه صورت‌پذیر سوژه هستند. این مسأله در تفسیر و تشریح مفاهیم کانت و سوسور کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

در پایان بی‌مناسبت نیست که برای اشاره به وجهی دیگر از دیدگاه سوسور به نسبت وی و مالارمه (Mallarmé) و شباهت‌ها و تفاوت‌های میان تلقی آنها از زبان اشاره داشت. مالارمه به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران سمبولیسم تلقی تازه‌ای از مفهوم زمان و کلمه و مسأله نحوه ارجاع آنها به واقعیت ارائه داده است (دی من، ۱۹۸۸: ۳-۱۶). به باور مالارمه سمبل‌ها و نمادها از طریق قراردادهای که وجهی آگاهانه و ارادی دارند، امری که سوسور را به مالارمه نزدیک می‌کند و همچنین از طریق وجوهی تصادفی و اتفاقی که وجهی ناآگاهانه دارند، این ارجاعات را می‌سازند. در واقع مالارمه بر آن است که نشان دهد هویت مبهم و غیرقابل تعین زبان از این طریق شکل می‌گیرد. در این راستا نسبت امر واقع با زبان وضع پیچیده و استعلایی به خود می‌گیرد (سالدیور، ۲۰۱۳: ۱-۱۸). از دیگر اشتراکات سوسور و مالارمه این است که هر دو، زبان و ارجاعات زبانی و نسبت زبان با امر واقع را در چرخه‌ای سوژکتیو در نظر می‌گیرند. از طرف دیگر نسبت سمبل و نماد در اندیشه مالارمه را می‌توان با مفهوم نشانه سوسوری پیوند زد. به باور من مالارمه را می‌توان به پساساختارگرها هم نزدیک دانست. به عبارت دقیق‌تر مالارمه را می‌توان روایت پساساختارگرایانه از سوسور لحاظ کرد. در اینجاست که مفهوم غیاب و نفی در اندیشه مالارمه قابل بررسی است. غیاب و نفی در واقع معطوف به غیاب و نفی امر واقع متعین است تا سمبل‌ها و نمادها در وضعی آزادانه و متخیلانه شناخت را در تلقی تازه تحقق ببخشند (کریستوا، ۲۰۰۰: ۷۷۱-۷۸۷).

مالارمه در تعبیری تازه از زبان، آن را از جایگاهی مقدس و ایده‌ال به پایین می‌کشد (لوکیز، ۲۰۱۹: ۷۴۵-۷۶۳). سوسور هم در نقد جایگاه الهیاتی زبانی تلاش کرد. از نظر مالارمه کلمات از طریق ارجاع به یکدیگر هستی می‌یابند. این امر با روابط تفاوتی میان نشانه‌ها در اندیشه سوسور قابل مقایسه است. هر دوی آنها کلمات را منعزل از امر واقع و عینیت می‌دانند و از طرف دیگر مقام الهیاتی کلمات را نفی می‌کنند. از ویژگی مشترک دیگر میان تلقی سوسور و مالارمه از زبان و به تبع آن نشانه‌ها و سمبل‌ها و نمادها، وجه صورت بخشی و ساختاردهی آنها است. ساختار کلمات و زبان به امر واقع و عینیت ارجاع ندارند بلکه آن را به انقیاد خود در می‌آورند. وقتی مالارمه درباره نحوه تحقق شعر سخن می‌گوید به نقش روابط جانشینی و هم‌نشینی اشاره می‌کند (مولر، ۲۰۱۵: ۸۷-۱۰۹). امری که سوسور نیز در تبیین نشانه‌ها به آن اشاره می‌کند. در واقع به باور هر دوی آنها زبان در جهت تحقق خود در جهت حرکت‌های افقی و عمودی میان نشانه‌ها و سمبل‌ها و نمادها خود را به وجهی سیال تقرر می‌بخشد. به نظر می‌آید که یکی از جدی‌ترین دغدغه‌های مشترک مالارمه و سوسور پیوند دادن مسأله زبان با شناخت است. البته با این تفاوت که تلقی سوسور از شناخت به فیلسوفانی نظیر دکارت و کانت و تلقی مالارمه از شناخت به فیلسوفانی نظیر هگل و دریدا نزدیک‌تر است.

1. De Man
2. Saldívar
3. Kristeva
4. Lukes
5. Milner

۹- نتیجه‌گیری

ملاحظه کردیم که سنت فلسفی و زبان‌شناختی به‌طور عام و اندیشه‌ها و مفاهیم کانت و سوسور به‌طور خاص چگونه در مسیرها و رشته‌هایی پیچیده، در ساحات و وجوهی به هم می‌رسند و به هم مربوط می‌شوند. این چنین پژوهش و تحقیق و جستاری صرفاً از جهت ارائه یک کار تطبیقی و ذوقی برای مربوط کردن فلسفه و زبان‌شناسی نیست، بلکه ناشی و برآمده از یک ضرورت ریشه‌دار است که به درک عمیق، بنیادین، تکوینی و خاستگاهی مفاهیم فلسفی و زبان‌شناختی و مهم‌تر از آن به فهم نسبت همه جانبه و گسترده و علی آنها منجر خواهد شد. به باور من سوسور را می‌توان کانت قلمرو زبان‌شناسی دانست. کسی که نقطه عطفی در پژوهش‌های زبان‌شناختی ایجاد کرد و باعث تأثیر و تحول شگرفی نه تنها در زبان‌شناسی بلکه در رشته‌ها و قلمروهای دیگر نیز شد. همین نقش را کانت در فلسفه ایفا کرد. چنان‌که پژوهش‌های فلسفی پیش از او از دکارت به این سو در فلسفه کانت صورت‌بندی دقیق و عمیق‌تری یافتند. به عبارت دیگر فلسفه کانت همان مختصات و جغرافیای کانونی برای طرح و تقرر گفتمان دوره مدرن است. همین نقش را سوسور در زبان‌شناسی ایفا کرد. سوسور به تعبیر بنیادین گفتمان زبان‌شناختی پیش از خود اقدام کرد. این قرابت دستاوردهای زبان‌شناختی سوسور با ساختارها و درون‌مایه‌های فلسفی سبب گشت فیلسوفان، زبان‌شناسی و مفاهیم و دغدغه‌های آن را در تأملات خود به‌کار بگیرند و زبان‌شناسان نیز به اهمیت فلسفه و دیدگاه‌های منطوی در آن برای تبیین و صورت‌بندی ماهیت زبان پی ببرند.

منابع

- سوسور، فردینان دو (۱۳۸۲). دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس.
- هلدکرافت، دیوید (۱۳۹۱). سوسور، نشانه‌ها، نظام، و اختیاری بودن، ترجمه سپیده عبدالکریمی، تهران: نشر علمی.
- Braver, L. (2007). *A thing of this world: A history of continental anti-realism*. Northwestern University Press.
- De Man, P. (1988). "The double aspect of Symbolism", *Yale French Studies*, (74), 3-16.
- Free. George (1990). "Language, speech and writing: Merleau-Ponty and Derrida on Saussure Kluwer Academic Publishers", *Printed in the Netherlands*, Human Studies 13: 293-307.
- Frisina, W. G. (2012). *The unity of knowledge and action: Toward a nonrepresentational theory of knowledge*. SUNY Press.
- Gallagher, S. (2000). "Philosophical conceptions of the self: implications for cognitive science". *Trends in cognitive sciences*, 4(1): 14-21.
- Henrich. Dieter (1969). "The Proof-Structure of Kant's Transcendental Deduction", *The Review of Metaphysics*, Vol. 22, No. 4 (Jun., 1969), pp. 640-659. *Philosophy Education Society Inc*.
- Janson, Tore (1978). "Saussure and Chomsky on the Goal and Methods of Linguistic", *Studia Linguistica*, XXXII, 1-11.

- Kant, Immanuel (2000). *Critique of Pure Reason*, Paul Gray & Allen.W. Wood. Cambridge University Press.
- Kristeva, J. (2000). “From symbols to flesh: the polymorphous destiny of narration”, *International journal of psycho-analysis*, 81(4): 771-787.
- Lucy, J. A. (1997). “Linguistic relativity”. *Annual review of anthropology*, 26(1): 291-312.
- Lukes, A. (2019). “Dictionary and Divination: Mallarmé Translating, Back-Translating”, and *Not Translating*. *MLN*, 134(4): 745-763.
- McDonald, E. (2012). “Aristotle, Saussure, Kress on speech and writing: Language as paradigm for the semiotic?”, *Language & Communication*, 32(3): 205-215.
- Milner, J. C. (2015). “Mallarmé Perchance”. *Trans. Liesl Yamaguchi. Hyperion*, 9(3): 87-109.
- Muller Robin M. (2010). *Kant and Saussure*, 3: 12-10, (Saussure filosofo del linguaggio, 10).
- Rukgaber, Matthew S. (2009). *The Key to Transcendental Philosophy: Space, Time and the Body in Kant*, *Kant-Studien* 100. Jahrg., S. 166–186.
- Saldívar, R. (2013). “The Second Elevation of the Novel: Race”, Form, and the Postrace Aesthetic in Contemporary Narrative. *Narrative*, 21(1): 1-18.
- Saussure, de, F. (1997). *Cours de Linguistique Generale. Publie Par Charles Bailly Sechehaye avec la collaboration de Albert Riedlinger*. Edition Critique Prepare Par Tullio de Mauro. France.
- Saussure, de, Ferdinand (2013). *Course in General linguistics, translated by wade Baskin: edited by Perry Meisel and Haun Saussy*. Columbia University press.
- Smith, N. K. (2003). *A commentary to Kant's “Critique of pure reason”*. In *A Commentary to Kant's ‘Critique of Pure Reason’* (pp. 1-78). Palgrave Macmillan, London.
- Thibault, P. J. (2013). *Re-reading Saussure: The dynamics of signs in social life*. Routledge.
- Waterman, John T (1956). “Ferdinand de Saussure-Forerunner of Modern Structuralism”, *The Modern Language Journal*, Vol. 40, No. 6 (Oct., 1956), pp. 307-309. Published by: Wiley on behalf of the National Federation of Modern Language Teachers Associations.
- West, David (2005). *Language, thought and reality: a comparison of Ferdinand de Saussure's Course in General Linguistics with C. K. Ogden and I. A. Richards' The Meaning of Meaning, Changing English: Studies in Culture and Education*, 12: 2, 327-336. University of Northumbria, UK Published online: 16 Aug 2006.